

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که بعد از این که گفتیم سقط جنین از همان لحظات اول به عنوان اولی حرام است، موارد استثنایی دارد که مسلماً و قدر متیقن از استثنا در جایی است که جان مادر در خطر است؛ یعنی در جایی که خوف قتل و خوف کشته شدن مادر هست سقط جنین جایز است، منتهی یک بحث اینجا وجود دارد که آیا مادر می تواند اینجا بگوید مانعی ندارد ولو من از بین بروم اما این بچه باقی بماند؟ گفتیم به مناسبت باید ادله حفظ نفس را اشاره کنیم و این که آیا حفظ النفس واجب است یا نه؟

بررسی وجوب حفظ نفس

عباراتی را از فقها در جلسه قبل خواندیم که در کلمات فقها لزوم حفظ النفس به نحو ارسال مسلم آمده؛ یعنی از اموری است که حتی می خواهند بگویند نیازی به اقامه دلیل لفظی، آیه یا روایتی ندارد، حفظ النفس مسلم واجب است. از واضحات فقه و دین است که حفظ النفس واجب است و وقتی از واضحات شد ما نیاز به دلیل نداریم و نباید برای اصل وجوب حفظ النفس بگوئیم دلیل چیست تا این که اگر دلیل نداشتیم بگوئیم پس ما دلیلی بر وجوب حفظ النفس نداریم و کنار بگذاریم!

در ایام کرونا نیز به این مطلب اشاره کردم که برای لزوم معالجه نیاز به دلیل لفظی نداریم و این یک امر واضح است؛ یعنی اگر دین هم نباشد باز حفظ النفس و لزوم معالجه یک امر ارتکازی است، حتی حیوانات هم وقتی یک نقصان و جراحتی در بدنشان به وجود می آید به یک نحوی بلد هستند چکار کنند. اصلاً نیازی به دلیل لفظی ندارد که بگوئیم دلیل نقلی (شرعی) می خواهیم، این یک امر واضح و از واضحات فقه و دین است.

ادله وجوب حفظ نفس

با این حال گفتیم باید دید غیر از این که این را قبول داریم که نیازی به دلیل ندارد، آیا می توانیم ادله ای برایش اقامه کنیم یا خیر؟ اولین مطلبی که به ذهن هر فقیهی می آید این است که آیا آیاتی که دلالت بر حرمت انتحار و خودکشی دارد مانند «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»^[1]، یک ملازمه قهری و روشنی با وجوب حفظ نفس ندارد؟ بگوئیم وقتی خودکشی حرام شد پس حفظ النفس واجب است.

دلیل اول

از بعضی کلمات فقها همین مطلب استفاده می شود، مثلاً ابن براج در جواهر الفقه عبارتی دارد که این مطلب از آن استفاده می شود و می گوید: «اذا لم يجد المضطر مיתה فيأكل منها و وجد طعاماً لغيره»؛ اگر مضطر میته پیدا نکرد اما طعامی که مال

غیر است پیدا کرد، «و لم یقدر علی ثمن ابتیاعه منه»؛ پولی برای خرید ندارد، «أو قدر علی ذلک و قال صاحب الطعام لا أبیعه منه شیئاً و لا أدفع إلیه شیئاً منه ببدله»؛ یا این‌که پول دارد اما صاحب طعام می‌گوید من نمی‌فروشم و بدلی نمی‌گیرم تا از این طعام به تو چیزی بدهم، «هل للمضطر قتاله علی ذلک»؛ آیا مضطر باید با او قتال کند؟ می‌فرماید: «له قتاله علی ذلک، لأن رفع المضار واجبٌ بالفعل»؛ آنچه که موجب ضرر هست، این الآن اضطرار دارد و باید جان‌ش را حفظ کند، به عقل واجب است، «و لا تلقوا بایدیکم إلی التهلکة» را می‌آورد.^[2] لذا از کلام ابن براج استفاده می‌شود که بین حرمت قتل نفس (که این آیات «لا تقتلوا انفسکم» بر حرمت قتل نفس دلالت دارد) و بین وجوب حفظ نفس ملازمه است.

بررسی دلیل اول

نکته قابل توجه آن است که آن بحثی که در بحث ضد مطرح می‌شود که آیا امر به شیء مقتضی نهی از ضد عامش هست غیر از این بحث است؛ زیرا ما نمی‌خواهیم بگوییم خود نهی از قتل مقتضی امر به حفظ است، بلکه اینجا در این مقام هستیم که خود همین یعنی این، نه اینکه این مقتضی او باشد یا ملازمه داشته باشد به عنوان یک ضد عام باشد، می‌گوییم این عین آن است، فرقی نمی‌کند که بگوید جان‌ت را حفظ کن یا بگوید خودت را نکش، اینها یکی است.

به بیان دیگر، در ضد عام نمی‌گوییم قتل نفس ضد عام حفظ النفس است. شما یک وقت می‌گوئید حفظ النفس، می‌گوییم ضد عامش چیست؟ ترک الحفظ، عدم این حفظ. یک وقت می‌گوئید نه، قتل النفس. اینها در عرف بین اینکه بگوید خودتان را حفظ کنید یا بگوید خودتان را نکشید یک تعبیر است، اینطور نیست که بگوییم یکی را ضد دیگری قرار بدهید، بیائیم بحث کنیم که آیا امر به شیء مقتضی نهی از ضد هست یا نه؟

لذا اینجا یکی از بحث‌های اصولی که می‌شود مطرح شود آن است که بگوییم نهی از شیء آیا مقتضی امر به ضد عامش هست؟ ضد عام عدم قتل نفس است، ترک قتل النفس است، قتل النفس یک فعل است که ترکش می‌شود ضد عامش، این قتل را انجام نده، می‌گوییم نه! امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام نیست چه برسد به ضد خاص، ولی اینجا که عنوان قتل النفس و عنوان حفظ النفس یک چیز است منتهی به دو بیان، گاهی می‌گوید جان‌ت را حفظ کن، گاهی می‌گوید جان‌ت را از بین ببر! اگر یک کسی غذا نخورد، در اثر غذا نخوردن بمیرد (مثلاً اعتصاب می‌کند مثل بعضی از زندانی‌های سیاسی که اعتصاب می‌کنند و می‌میرند)، اینجا مسلم حفظ نفس نکرده! ولی اینجا می‌گویند قتل النفس محقق نیست، مثلاً آنهایی که شاید در ذهنشان این باشد که بین این دو تا جداسی و دوئیت است شاید بخواهند به یک چنین مثال‌هایی مثال بزنند یا کسی که پرخوری می‌کند.

بنابراین اگر کسی ادعا کند که بین قتل النفس و حفظ النفس فرق وجود دارد، مواردی هست که صدق می‌کند که اینجا حفظ النفس نکرد اما صدق قتل النفس نمی‌کند. از جهت مصداق خارجی این مطلب درست است؛ یعنی یک مصادیقی در عالم خارج داریم که می‌گوییم در این مصداق حفظ النفس نکرد و مُرد، مثلاً پرخوری کرد، یا غذا نخورد، حفظ النفس نکرد اما بر این مصداق قتل النفس منطبق نیست، البته نمی‌خواهیم ادعا کنیم بین این دو مفهوم تساوی وجود دارد؛ چون اگر تساوی باشد که اختلاف در مصداق نمی‌تواند باشد، اما بین این مفهوم از جهت عرف یک چیزی بالاتر از تلازم وجود دارد، تساوی نیست، تساوی منطقی نیست، اما عرف بین اینکه به او بگویند جان‌ت را حفظ کن، یا خودت را نکش فرق نمی‌گذارد؛ یعنی عرف از «لا تقتلوا انفسکم» وجوب حفظ نفس را می‌فهمد. عرف از «لا تلقوا بایدیکم» وجوب حفظ النفس را می‌فهمد، ادعای من این است که اصلاً نگوئیم لازم بین، فهم عرف اینجا این است. حالا لزوم بین باشد یا نباشد.

لذا اگر کسی ادعا کند که این دو عنوان تساوی منطقی دارند درست نیست، قتل النفس با حفظ النفس دو عنوان است، شاهدش هم این است که اختلاف در مصداق وجود دارد، خود وجود اختلاف در مصداق قرینه است بر اینکه تساوی منطقی ندارد. اما ادعای ما این است (و ما کاری به تساوی منطقی نداریم) که یک تساوی عرفی یا تلازم عرفی داریم؛ یعنی عرف از «قو انفسکم و

اهلیکم»^[13] که آن طرف قضیه است، که می‌گوید خودتان را حفظ کنید، ممکن است کسی را بگوید در مسائل معنوی است که می‌گوئیم اطلاق دارد، از آن طرف می‌گوئیم بین «قو انفسکم» و «لا تقتلوا انفسکم» فرق ندارد و یکی است، عرف اینها را یک معنای واحد و من وادی واحد می‌داند، این بعید نیست. اگر ما اینطور استدلال کنیم نتیجه این می‌شود که ادله حرمت قتل نفس به خوبی یعنی بالملازمة العرفیة و بالفهم العرفی دلالت بر وجوب حفظ النفس هم دارد.

بنابراین یکی از ادله وجوب حفظ النفس همین ادله حرمت قتل النفس می‌تواند باشد منتهی به این بیانی که ما عرض کردیم.

دلیل دوم

دلیل دوم آیات اضطرار است. آیات متعددی که در قرآن کریم داریم مانند «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»^[14]، کسی که اضطرار به خوردن میته یا لحم خنزیر یا دیگر محرّمات دارد (امام خمینی جمیع محرّمات را در تحریر الوسيلة فرمودند: «تبّاح جمیع المحرّمات حال الضرورة إمّا لتوقف حفظ نفسه»^[15])، جایی که حفظ نفس متوقف است که یک ذره شراب بخورد، متوقف است بر اینکه میته بخورد، لحم خنزیر بخورد، مانعی ندارد.

حال باید دید که آیا خود همین ادله اضطرار به دلالت اقتضا، دلالت بر وجوب حفظ نفس ندارد؟ یعنی بگوئیم چون شارع حفظ النفس را واجب می‌داند این استثنا را کرده، «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ» یا در بعضی از آیات دیگر که همین استثنای اضطرار را دارد یا در روایت آمده «ما من شيءٍ حرم الله إلا و أحله في حال الاضطرار»، دلالت اقتضا یعنی اگر ما بخواهیم مقصود متکلم را بگوئیم مقصود تمام و صحیحی است متوقف است بر اینکه حمل بر این کنیم.

روی این بیان نمی‌شود این بحث را کرد که آیات اضطرار می‌گوید مضطر اگر مضطر شد «يجوز له اكل الميتة»، نه «يجب عليه»؛ چون ممکن است کسی به ذهنش بیاید که این آیات اضطرار فقط دلالت بر جواز اكل میته بر مضطر دارد، نه! چون این استثنا روی ملاک وجوب حفظ نفس است، استثنای در فرض اضطرار مبتنی بر وجوب حفظ نفس است، لذا باید بگوئیم بر مضطر واجب است این کار را انجام بدهد. پس این استثنای در آیات اضطرار بر اساس وجوب حفظ النفس است.

نکته شایان ذکر آن است که روایاتی داریم که امام علیه السلام یک حکمی را بیان می‌کنند، اما اشاره به قاعده‌اش نمی‌کنند ولی مبتنی بر قاعده لا حرج است، یا مبتنی بر قاعده الزام است، موارد زیادی داشتیم، این کجا و فقه مقاصدی کجا. فقه مقاصدی می‌گوید اینجا که وجوب حفظ نفس هست شما با آن تمام احکام را تغییر بده به نحو اولی هم تغییر بده، در شرایط زمان و مکان هم همین را بیا به عنوان ملاک قرار بده؛ یعنی فقه مقاصدی می‌گوید وجوب حفظ النفس می‌آید فرض کنید با قطع نظر از اضطرار هم این را بر تو حلال می‌کند، فقه مقاصدی می‌گوید اگر در اینجا شما جانت سالم‌تر می‌شود حتی میته هم بخور، اگر جانت سالم‌تر می‌شود لحم خنزیر هم بخور.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. سوره نساء، آیه 29.

[2]. «إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمَضْطَرُ مَيْتَةً فَيَأْكُلُ مِنْهَا ، وَ وَجَدَ طَعَامًا لَغَيْرِهِ ، وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى ثَمَنِ ابْتِيَاعِهِ مِنْهُ ، أَوْ قَدَرَ عَلَى ذَلِكَ ، وَ قَالَ صَاحِبُ الطَّعَامِ: لَا أَبِيعُهُ مِنْهُ شَيْئًا ، وَ لَا أَدْفَعُ إِلَيْهِ شَيْئًا مِنْهُ بِبَذْلِ وَ لَا غَيْرِهِ ، هَلْ لِلْمَضْطَرِ ، قِتَالُهُ عَلَى ذَلِكَ ، أَمْ لَا؟ الْجَوَابُ: لَهُ قِتَالُهُ عَلَى ذَلِكَ ، لِأَن رَفَعَ الْمَضَارَّ وَاجِبًا بِالْفِعْلِ ، وَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» «1»، وَ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ «وَلَا تَقْتُلُوا

- أَنْفُسَكُمْ» «2» [لا سيما] «3» و قد روى عن النبي (ص) قال: من أعان على قتل مسلم و لو بشرط كلمة جاء يوم القيامة مكتوبا بين عينيه آيس من رحمة الله. و هذا أولى في الإعانة على قتله.» جواهر الفقه - العقائد الجعفرية؛ ص: 208، مسئله 726.
- [3]. سورة تحریم، آیه 6.
- [4]. سورة بقره، آیه 173.
- [5]. تحرير الوسيلة، ج2، ص: 169، مسئله 30.